

# تحلیلی بر فرایند انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۰ امریکا و پیروزی جرج دبلیو. بوش

حسین دهشیار<sup>۱</sup>

نگاه کلی

فرایند انتخاب چهل و سومین رییس جمهور امریکا در سال ۲۰۰۰ نه تنها مؤلفه‌های تاریخی متعارف تعیین کننده‌ی پیروز نهایی - شرایط اقتصادی داخلی<sup>(۱)</sup> و امنیت ملی در بطن سیاست خارجی<sup>(۲)</sup> را کاملاً غیر مرتبط ساخت بلکه نیاز انتخاباتی برای در هم شکستن ساختارهای متعارف ائتلافی<sup>(۳)</sup> با توسل به گروه‌های غیر سنتی طرفدار در جهت وسیع‌تر ساختن پایگاه انتخاباتی حزب با قبول نقش فعال‌تر آنان در مباحثات<sup>(۴)</sup> و تدوین مرامنامه‌ی انتخاباتی حزب رقابت را چنان نزدیک ساخت که نامزدهای دو حزب را که برای تصاحب مقام ریاست جمهوری مبارزه می‌کردند، ملزم نمود که شعارهایی را برای جلب نظر رأی‌دهندگان به کار گیرند که کاملاً بر خلاف استانداردهای متعارف متناسب به دو حزب مخصوصاً جمهوری خواهان در انتخابات گذشته بود. جورج واکر بوش شعار رهبران چپ میانه‌ی اروپای غربی مانند تونی بلر نخست وزیر انگلستان و گرهارد شرودر "آری به اقتصاد بازاری، نه به جامعه‌ی بازاری"<sup>(۵)</sup> را به عنوان شعار انتخاباتی خود انتخاب کرد. او اعلام کرد که می‌خواهد گونه‌ی نوینی از محافظه‌کاری

۱. دکتر حسین دهشیار، استادیار دانشگاه است.

2. Yes to Market Economy No to Market Society

را - "محافظه کارگرایی دل رحم" - را پیاده کند. بوش در طول شانزده ماه مبارزه‌ی انتخاباتی به طور مکرر بیان داشت که او وقوف کامل به برتری سرمایه‌داری به عنوان یک سیستم اقتصادی دارد و می‌خواهد از این برتری برای بهره‌مند ساختن بیشترین میزان رأی مردم استفاده کند. ال گور به عنوان یک لیبرال محیط زیستی سیاست محافظه کارانه‌ی احتیاط‌های مالی را پیشه ساخت و اعلام کرد که ۲/۶ تریلیون دلار از اضافه بودجه‌ی پیش‌بینی شده برای ده سال آینده را برای پرداخت بخشی از بدهی ۴/۶ تریلیون دلاری امریکا صرف خواهد کرد و تصمیم به اجرای طرح‌های دولتی با استفاده از این اضافه بودجه ندارد.

با وجود تمامی این تصویرهای نامتعارف آنچه این انتخابات را در عین ناباوری یک مورد تاریخی می‌سازد، نزدیک بودن تقریباً غیر قابل تصور آرای است که این دو نامزد به دست آوردند که از انتخابات سال ۱۸۷۶ تاکنون بی سابقه بوده است. میزان برتری جان کندی بر ریچارد نیکسون که به عنوان نزدیکترین رقابت در سده گذشته بوده است، تعداد ۷۱۹۰۰۰ رأی بود.<sup>(۶)</sup>

سؤال اصلی این است که عوامل دخیل در این انتخابات که سبب شد از بیش از یک صد میلیون رأی داده شده، تفاوت آرای دو نامزد در حدود ۳۳۷۰۰۰ رأی قرار بگیرد، چه می‌باشند. درحالی که باتوجه به وضعیت بی نظیر اقتصادی امریکا در دوران کلینتون، اقتدار امریکا در صحنه‌ی سیاست خارجی در هشت سال گذشته تحت معاونت ال گور، وضعیت متزلزل جمهوری خواهان در کنگره‌ی امریکا به دنبال استعفای نیوت گینگریچ و بی تجربه بودن جرج بوش با کمتر از شش سال سابقه به عنوان فرماندار تگزاس و همه‌ی استدلالات و شواهد تاریخی و واقعیات میدانی حکایت از این داشت که گور به عنوان معاون ریاست جمهوری می‌بایستی با بهره‌گیری از این بخت خوش به کاخ سفید راه یابد. جورج بوش پدر که از نظر درایت سیاسی و پایگاه حزبی و کیاست مبارزاتی، توانایی‌های کمتری از گور داشت توانست به جهت وضع خوب اقتصادی امریکا و موقعیت ممتاز بین‌المللی امریکا در زمان رونالد ریگان به خاطر این که معاون او بود، در انتخابات پیروز شود و به کاخ سفید راه یابد. شباهت‌های تاریخی هرگز به واقعیت نپیوستند و تمامی پیش‌بینی‌ها غلط از آب درآمدند و بوش پسر به عنوان هفدهمین فرماندار در تاریخ امریکا و نوزدهمین جمهوری خواه و چهل و سومین رییس جمهور به کاخ سفید راه یافت. چرا بر خلاف تصور اکثر قریب به اتفاق تحلیل‌گران آقای گور نتوانست از سرمایه‌ی در دسترس

بهره برد. باید دانست که برای بررسی انتخابات امریکا می توان به یک عکس یا عکس های متعدد از جامعه نگاه کرد و تحلیلی مبتنی بر مشاهدات ظاهری ضبط شده در چارچوب عکس ها داشت اما این تحلیل جوایگوی سؤال اصلی نخواهد بود. برای درک فرایند شکل گیری پیروزی بوش و یافتن علل تعیین کننده ی نزدیکی نتایج انتخاباتی می بایستی به عکس برداری با اشعه ی ایکس<sup>۱</sup> از جامعه متوسل شد تا بتوان به تحلیلی متنی و درونی دست یافت.

### موضوعات دوگانه ی محوری در انتخابات امریکا

اضمحلال دیکتاتوری فردی آلمان هیتلری، شکست دیکتاتوری، نظامی گرایی ژاپن سبب گشتند که دیکتاتوری حزبی شوروی فرصت ایده آل را برای گسترش منافع ملی خود در قالب اشعه ی ایدئولوژی مارکسیستی در برابر مشاهده کند. که این حقایق عینی پایه و اساس تجزیه و تحلیل شوروی را از روابط بین الملل تشکیل داد.<sup>(۷)</sup> به طور هم زمان تحلیل قدرت استعماری امپراطوری بریتانیا به جهت عدم توانایی در بر آوردن تعهدات خود و کاهش اقتدار جهانی استعمار فرانسه به دنبال اشغال این کشور در طول جنگ دوم رهبری امریکارا برای گسترش سرمایه داری و اشعه ی لیبرالیسم بلا منازع ساخت که به دنبال خود سیاست "پایداری در برابر شوروی"<sup>(۸)</sup> را به همراه آورد. با توجه به این واقعیات است که رقابت ایدئولوژیک، نظامی و اقتصادی امریکا و شوروی اجتناب ناپذیر گشت. حضور فعال و استعماری امریکا در صحنه ی جهانی بیش از هر چیز تأثیر فزاینده یی بر فرایند انتخابات ریاست جمهوری امریکا گذاشت. به دنبال شروع رقابت جهانگیر امریکا و شوروی پرواضح است که دیدگاه های رقبا ی مقام ریاست جمهوری در خصوص ماهیت رابطه و جهت سیاست خارجی به ناگاه نقش برجسته یی در مباحثات انتخاباتی پیدا می کند. در کنار مسأله ی امنیت ملی، موضوع وضعیت اقتصادی و مبارزه با بی ثباتی اقتصادی<sup>(۹)</sup> برای ایجاد رشد اقتصادی در داخل امریکا عامل محوری دیگر حاکم بر مبارزات انتخاباتی بعد از پایان جنگ دوم گشت. انتخابات ریاست جمهوری از ۱۹۴۸ به بعد غالباً موضوع امنیت ملی در صحنه ی جهانی و یا شرایط اقتصادی داخلی را به عنوان عامل تعیین کننده تجربه کرده است. این که کدام یک نقش مهم تری را در هر مقطع تاریخی بازی کرده است کاملاً

۱. X-Ray.

وابسته به شرایط بین‌المللی و وضعیت اقتصادی امریکا بوده است. حال برای درک علت نزدیکی رقابت انتخاباتی در سال ۲۰۰۰ و پیروزی غیرقابل تصور جرج بوش تحلیلی تاریخی از انتخابات امریکا تا سال ۲۰۰۰ را به عنوان پس زمینه انجام می‌دهیم.

### هاری ترومن در برابر توماس دوئی

اولین انتخابات ریاست جمهوری به دنبال نقش نوین رهبری امریکا در جهان کاملاً تحت‌الشعاع موضوع امنیت ملی قرار گرفت. عامل تعیین‌کننده‌ی نتیجه‌ی نهایی مبارزه قاطعیت هاری ترومن و واکنش سریع او در برابر قطع ارتباط و محاصره برلین غربی به وسیله‌ی شوروی بوده و محیط انتخاباتی به یک باره دگرگون گشت و نیاز برای مقابله با اقدام یک جانبه و تحریک‌کننده‌ی شوروی تمامی موضوعات دیگر را به کنار زد و اقدام سریع ترومن در جهت برقراری ارتباط هوایی برلین با وجود میزان بالایی محبوبیت فرماندار نیویورک توماس دوئی در بین رأی‌دهندگان این ذهنیت را بین آنان به وجود آورد که هاری ترومن به جهت تجارب فراوان در صحنه‌ی سیاست خارجی چه به عنوان معاون فرانکلین روزولت در طول جنگ و چه به عنوان رئیس‌جمهور از قابلیت‌های بالاتری برای مقابله با شوروی برخوردار است تا فرمانداری که فاقد هرگونه تجربه در حیطه‌ی سیاست خارجی می‌باشد و این در نهایت باعث پیروزی غیرقابل انتظار ترومن گشت. (۱۰)

### دوایت آیزنهاور در برابر آدلای استیونسون

"من به کره خواهم رفت" در اکتبر سال ۱۹۵۲ به عنوان شعار انتخاباتی در آخرین روزهای مبارزه‌ی انتخاباتی آیزنهاور نماینده‌ی جمهوری خواهان باعث شد که استیونسون فرماندار ایالت ایلینویز و رقیب او به شدت در تنگنا قرار بگیرد. بن‌بست در شبه جزیره‌ی کره و نیاز به ایجاد توازن بین نیروهای متعارف ارتش امریکا و نیروهای موشکی امریکا توجه رأی‌دهندگان را بیش از همیشه به انتخابات ریاست جمهوری جلب کرده بود. با توجه به حساسیت رأی‌دهندگان به حوادث کره و ترس از پی‌آمدهای غیرمنتظره‌ی آن که برکناری ژنرال مک آرتور به وسیله‌ی ترومن آن را قبلاً کاملاً ملموس ساخته بود، باعث گردید که استیونسون شانس برای رقابت

نداشته باشد. حدود ۶۳ درصد کسانی که قادر به رأی دادن بودند در انتخابات شرکت کردند که بسیار فراتر از ۵۱ درصدی بود که در ۱۹۴۸ زحمت رأی دادن را به خود داده بودند. انتخاب آیزنهاور با حمایت وسیع مردم و نقش محوری و کلیدی سیاست خارجی در ایجاد این حمایت اقتدار او را در هشت سال بعد تضمین کرد. سیاست خارجی در مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۵۲ اهمیتی فراتر از تأثیر آن در مبارزات سال ۱۹۴۸ داشت هر چند که مسائل داخلی همچنان مطرح بودند.<sup>(۱۱)</sup>

### جان کندی در برابر ریچارد نیکسون

انتخابات سال ۱۹۶۰ بیش از پیش اهمیت محوری موضوع امنیت ملی را در تعیین نتیجه‌ی نهایی انتخابات محرز ساخت. دمکرات‌ها بعد از هشت سال دوری از کاخ سفید و عدم ابراز تمایل به وسیله‌ی استیونسون برای تلاش سوم در راه دست یافتن به پیروزی متوسل به جان اف کندی، سناتور جوان چهل و سه ساله‌ی شدند که به شدت ضد کمونیست بود و به طور آشکار سیاست ترومن رییس جمهور دمکرات را عامل اصلی "از دست دادن چین" می‌دانست. او برخلاف بسیاری از دمکرات‌ها از محکوم کردن اقدامات سناتور مک کارتی از ویسکانسین برای تصفیه‌ی وزارت خارجه از طرفداران کمونیسم خودداری کرد. جمهوری خواهان نیز معاون آیزنهاور یعنی ریچارد نیکسون را که به شدت ضد کمونیسم و مخالف چین کمونیست بود به عنوان نامزد حزب معرفی کردند. تالم اجتماعی پدید آمده بعد از پرتاب اسپوتنیک به مدار زمین به وسیله‌ی شوروی محور مباحثات در طول مبارزات انتخاباتی بین دو نامزد بود. کندی اقدام در زمینه‌ی از بین بردن "فاصله موشکی بین شوروی و آمریکا" را هسته‌ی اصلی استراتژی انتخاباتی خود قرار داد و اعلام کرد که پرتاب اسپوتنیک به فضا نشان دهنده‌ی این است که امنیت ملی آمریکا به خطر افتاده است و نیاز به یک استراتژی جامع برای توسعه‌ی توان موشکی آمریکا است تا بتوان بر "کاهش نسبی در نیروی حیاتی و پرستیژ آمریکا"<sup>(۱۲)</sup> غلبه کرد. در نهایت سیاست خارجی و موضوع امنیت ملی از بین این دو عقاب ضد کمونیست کندی را به قدرت سوق داد.

## لیندون جانسون در برابر باری گلدواتر

در سال ۱۹۶۴ شاهد اولین انتخاباتی هستیم که شرایط اقتصادی و وضعیت اقتصادی مملکت نقش محوری در شکل دادن به نتایج آن بازی کرد. گلدواتر سناتور اهل آریزونا به عنوان یک محافظه کار آزادی گرا چارچوب انتخاباتی خود را برپایه‌ی منطق نیاز به کاهش نقش دولت فدرال قرار داده بود و این که "برای دفاع از آزادی افراط گرایی هیچ اشکالی ندارد" اما لیندون جانسون معاون رییس جمهور و پرچم دار حزب دمکرات نیاز عمده در جهت اصلاحات اقتصادی و اجتماعی را سرلوحه‌ی فعالیت‌های انتخاباتی خود قرار داد. امریکا در اوایل دهه شصت در شرایطی قرار داشت که از نگاه کلان اقتصادی وضع بسیار امیدوارکننده‌ی داشت. تولید ناخالص ملی از بیش از یک صد میلیارد دلار در سال ۱۹۴۰ به نزدیک هفتصد میلیارد دلار رسیده بود<sup>(۱۳)</sup> اما با وجود این پرواضح بود که از نظر اقتصادی نابرابری‌های گسترده در کشور وجود دارد. جانسون به عنوان یک لیبرال در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی آگاه بود که به جهت نظرات محافظه کارانه‌اش در حیطه‌ی سیاست خارجی و امنیت ملی و تشابه نظرات‌اش با گلدواتر قادر به دست آوردن رأی نخواهد بود. بنابراین او تأکید بر برنامه‌ریزی‌های متهورانه و جدید در زمینه‌ی سیاست‌های اقتصادی و رفاهی را که کاملاً در جهت مخالف برنامه‌های گلدواتر قرار داشت بنیان مبارزه‌ی انتخاباتی خود قرار داد. او به طور مکرر در طول انتخابات صحبت از این کرد که نمی‌بایستی در جامعه‌ی بی که به درستی "جامعه‌ی متنعم"<sup>(۱۴)</sup> نام گرفته است بیش از بیست و پنج درصد مردم زیر خط فقر زندگی کنند. از این رو او اعلام کرد که "متأسفانه بسیاری از مردم امریکا در حول و حوش امید زندگی می‌کنند، بعضی به خاطر فقر و برخی هم به خاطر رنگ پوست بدنشان"<sup>(۱۵)</sup> او برای زدودن این بی‌عدالتی "جنگ بر علیه فقر" را اساس سیاست خود در کاخ سفید قرار داد فقری که از آن صحبت می‌کرد فقری بود که هم نامرئی بود و هم نو. فقر نوین حاصل مصنوعیت یافتن قشر وسیعی از جامعه به پیشرفت بود. برنامه‌های اعلان شده به وسیله‌ی جانسون در طول انتخابات درخصوص از بین بردن "جزایر فقر" یا "حفره‌های فقر"<sup>(۱۶)</sup> که "امریکای دیگر" را تشکیل می‌دادند، پیروزی او را مسجل ساختند. قول انتخاباتی لیندون جانسون در زمینه‌ی بزرگ ساختن حکومت فدرال با ارائه‌ی نقش وسیع‌تر به دولت در دخالت در ایجاد تعادل اقتصادی و رفاه عمومی و تامین برابری، بیش از چهل و سه میلیون رأی را نصیب او ساخت و با

بیش از شصت و یک درصد آرا شکست سختی را نصیب رقیب خود کرد که حتی از رکورد فرانکلین روزولت دمکرات دیگر در سال ۱۹۳۶ بالاتر بود. مبارزه‌ی ریاست جمهوری در سال ۱۹۶۴ کاملاً تحت الشعاع برنامه‌های رفاهی و اقتصادی پیشنهادی از سوی جانسون قرار گرفت و این اولین فرصتی بود که از ۱۹۴۸ به بعد که موضوع امنیت ملی و سیاست خارجی تحت الشعاع واقعیات اقتصادی جامعه قرار گرفت.

### ریچارد نیکسون در برابر هیوبرت همفری

شکست نیکسون با ۷۱۹۰۰۰ رای در انتخابات سال ۱۹۶۰ هر چند باعث دوری او از کاخ سفید گشت، اما این امکان را برای او فراهم کرد که به جهت شکست بسیار نزدیک در فرصتی مناسب بار دیگر تلاش مجدد را برای راه‌یابی به کاخ سفید انجام دهد. تلاش بی‌حاصل و وضعیت ذلت بار امریکا در ویتنام فرصت طلایی را برای بازگشت دوباره‌ی نیکسون فراهم آورد. با وجود پیروزی درخشان جانسون در مورد به اجرا رساندن برنامه‌های اقتصادی و رفاهی خود، دخالت ناموفق امریکا در ویتنام آنچنان محبوبیت او را در بین مردم کاهش داده بود که بسیاری از رهبران حزب دمکرات از جمله یوجین مک کارتی از مینه سوتا و رابرت کندی وزیر سابق دادگستری اعلام کردند برای رهبران حزب دمکرات در انتخابات سال ۱۹۶۸ با او به رقابت برخوانند خواست. ویتنام به آنچنان موضوع تنش‌آمیزی تبدیل شده بود که جانسون سرانجام اعلام کناره‌گیری کرد و حزب دمکرات به دنبال جدال‌های درون حزبی سرانجام هیوبرت همفری معاون جانسون را به عنوان نامزد خود معرفی کرد. محور مبارزه‌ی همفری و نیکسون بر این بود که امریکا چه سیاستی را می‌بایستی در قبال ویتنام دنبال کند، این سبب شد که وضعیت اقتصادی امریکا برخلاف سال ۱۹۶۴ نقش ثانویه در مبارزات انتخابی پیدا کند. شعار عمده‌ی انتخاباتی در رقابت برای کاخ سفید این بود که "ایالات متحده‌ی امریکا پلیس جهانی نمی‌باشد" (۱۷) و مشکل ویتنام می‌بایستی به وسیله‌ی مردم خود آن کشور حل شود و هر چند هر دو نامزد این شعار را سرلوحه‌ی مبارزه‌ی خود قرار دادند، اما در نهایت نیکسون ثابت کرد که به جهت پیشینه‌ی ضد کمونیستی خود از اعتبار بیشتری در بین رأی دهندگان برخوردار است و سیاست مذاکره از موضع قدرت را که مبنای خط مشی خارجی او بود دلیل عمده‌ی بود که در دو انتخابات پیاپی او

را در برابر حریفان به پیروزی رساند.

### جیمی کارتر در برابر جerald فورد

انتخابات سال ۱۹۷۶ نقطه‌ی عطفی در تاریخ انتخابات امریکا به شمار می‌آید چه برای اولین بار شاهد هستیم که دو محور اساسی معیار انتخاب ریاست جمهوری یعنی سیاست خارجی و وضعیت اقتصادی به شدت تحت الشعاع نگرش اخلاقی رأی دهندگان به سیاست و تهذیب‌گرایی اخلاقی سیاست قرار می‌گیرد. رسوایی واترگیت که به استعفای نیکسون منجر گشت برای نخستین بار به گونه‌ی وسیع ارزش اخلاقی را به عاملی تعیین‌کننده تبدیل کرد. فورد در این فضای به شدت اخلاقی شده در برابر کارتر مزرعه‌دار و فرماندار سابق جورجیا که از نظر اخلاقی به کمتر سیاستمدار امریکایی شبیه بود قرار گرفت و انتخابات را واگذار کرد، کارتر که با تأکید بر ارزش‌های سنتی و دفاع قاطعانه از حقوق مدنی سیاهان توجه بسیاری را در جنوب امریکا به خود جلب کرده بود، نگرش اخلاقی از سیاست و نقش سیاستمداران را محور اصلی مبارزه‌ی انتخاباتی خود قرار داد. کارتر با تأکید بر مضمون اخلاق و سیاست و این که او هیچ‌گاه در صحنه‌ی سیاسی واشنگتن حضور نداشته است و در صورت انتخاب، ارزش‌های تهذیب‌گرایانه‌ی جنوب امریکا را به کاخ سفید خواهد آورد، رأی دهندگان امریکایی را قانع ساخت که او بهترین مسکن برای رسوایی اخلاقی نیکسون می‌باشد و این توجیه در عین ناباوری او را به قدرت رساند. (۱۸)

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رونالد ریگان در برابر جیمی کارتر

چهار سال ریاست کارتر از بسیاری جهات بدعت‌آفرین بود. هر چند که او حال و هوای تازه‌ی به صحنه‌ی سیاست واشنگتن وارد کرد و طنین اخلاق را در صحنه‌ی سیاست، جلایبی وسیع‌تر داد و اما تمامی زمینه‌های دیگر سیاست‌های او منجر به نتایجی شد که او شاید هرگز تصور آن را نیز نداشت. سیاست‌های اقتصادی و سیاست‌های امنیت ملی او نابسامان‌ترین اوضاع را برای امریکا در هر دو زمینه به وجود آورد به گونه‌ی که معیارهای متعارف اقتصادی بضاعت کافی برای ارزیابی پی‌آمدهای سیاست اقتصادی او را نداشتند. در دوران ریاست جمهوری او



نرخ بیکاری به بیش از ده درصد رسید و تورم به طور سرسام‌آوری سیری صعودی پیدا کرد و یکی از پدیده‌های نادر اقتصادی در امریکا حادث شد و آن هم، هم‌زمان بودن تورم و رکود اقتصادی بود. چرا که بر اساس معادلات کلاسیک اقتصادی در صورت وجود تورم، بیکاری کم خواهد بود و در صورت وجود بیکاری، میزان تورم ملموس نخواهد بود. اما در دوران کارتر شاهد وجود هم‌زمان تورم سرسام‌آور و بیکاری فراوان هستیم و شرایط اقتصادی به گونه‌یی بود که حتی کارتر مشکل انرژی و قیمت بالای آن را از نقطه نظر اخلاقی هم ردیف جنگ قلمداد کرد.<sup>(۱۹)</sup> در صحنه‌ی سیاست خارجی، حضور نیروهای شوروی در افغانستان و پی‌آمدهای سیاست حقوق بشر در کشورهای دوست امریکا باعث شد که رهبری جهانی امریکا زیر سؤال رود و پرستیژ این کشور در نتیجه سیاست‌های امپریالیستی‌اش در مناطق خارج از قاره اروپا به شدت مورد چالش قرار گیرند. در این شرایط پرواضح بود که در انتخابات سال ۱۹۸۰ امکان پیروزی برای نامزد حزب جمهوری‌خواه، رونالد ریگان بسیار محتمل بود و او با پنجاه و یک درصد آرا در برابر چهل و یک درصد آرا بر کارتر پیروز شد. ریگان در طول مبارزه‌ی انتخاباتی برنامه‌هایی را پیشنهاد کرد که کاملاً برگرفته از برنامه‌های گلدواتر در سال ۱۹۶۴ بودند که شکست غیرقابل تصور او را قلم زدند اما همین نظرات کمتر از دو دهه بعد به علت اوضاع ناپسامان اقتصادی مطلوب نظر مردم قرار گرفت، به گونه‌یی که برای مدت هشت سال ریگان را به عنوان یکی از محبوب‌ترین رؤسای جمهور امریکا کرد.

### جورج هربرت واکر بوش در برابر مایکل دوکاکس

به رغم محبوبیت شدید به جهت محدودیت‌های اعمال شده‌ی قانون اساسی، ریگان در انتخابات سال ۱۹۸۸ شرکت نکرد و بوش معاون او به دلیل محبوبیت ریگان توانست بر دوکاکس نامزد دمکرات‌ها پیروز شود. انتخابات این سال خالی از وجود یک موضوع کلیدی تعیین‌کننده بود. رشد بالای اقتصادی هشت سال گذشته و فروپاشی تقریبی کمونیسم سبب گشته بود که انتخابات ۱۹۸۸ مملو از موضوعات بی‌اهمیتی از قبیل اهمیت پرچم و آلودگی بندر بوستون باشد. مردم امریکا در واقع با انتخاب بوش به رونالد ریگان برای بار سوم رأی دادند.

## بیل کلینتون در برابر جرج بوش

بوش در صحنه سیاست خارجی در دنباله روی از سیاست‌های پی‌ریزی شده به وسیله‌ی ریگان اعتبار امریکا را با توجه به سقوط کمونیسم و اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی به گونه‌ی فزاینده گسترش داد و نظم نوین جهانی را که مبتنی بر قدرت سلطه طلبانه‌ی امریکا بود بنیان نهاد. اما هر چند که در حیطه‌ی امنیت ملی توانست موفقیت‌های مهمی را در راستای منافع امریکا به دست آورد اما سیاست‌های داخلی او مخصوصاً در زمینه‌ی اقتصادی شرایطی را فراهم آوردند که شکست او را اجتناب‌ناپذیر ساختند. او با شکستن قول انتخاباتی خود در سال ۱۹۸۸ که هرگز مالیات‌ها را افزایش نخواهد داد، نه تنها حمایت محافظه کاران امریکایی را از دست داد، بلکه حمایت دمکرات‌های ریگان‌گرا را هم به جهت رکود اقتصادی سال ۱۹۹۲ از دست داد. رکود اقتصادی در سال آخر ریاست بوش و بیکاری فزاینده فضایی از دغدغه‌ی اقتصادی به وجود آورد که این فرصت را در اختیار بیل کلینتون فرماندار جوان ایالت کوچک جنوبی آرکانزاس قرار داد که برخلاف تصور همگان با تأکید بر وضع بد اقتصادی امریکا بتواند بوش را شکست بدهد. بوش که در ۱۹۸۸ با پنجاه و چهار درصد آرای رأی دهندگان در برابر چهل و شش درصد آرا توانسته بود دوکاکس را شکست دهد، با به دست آوردن سی و هشت درصد آرا در برابر چهل و سه درصد آرا صحنه را به کلینتون واگذار کرد و کلینتون به عنوان اولین رییس جمهور دمکرات بعد از ترومن توانست برای دوبار پیایی در انتخابات پیروز شود.

## دگرگونی چشم‌انداز انتخاباتی در سال ۲۰۰۰

اولین انتخابات ریاست جمهوری در هزاره‌ی جدید ثابت کرد که این انتخابات به مفهوم واقعی و رای تمامی انتخابات گذشته می‌باشد. معیارها و تحلیل‌های موثر در انتخابات گذشته، در مبارزه بین ال‌گور و جرج بوش محلی از اعراب پیدا نکردند. اقتصاد اطلاعاتی و اقتصاد جدید که امروزه مرزهای طبیعی کشورها را از بین برده است و کشورهای مجازی به وجود آورده است طلب نوع جدیدی از استراتژی انتخاباتی و توسل به گروه‌های طرفدار غیرحزبی و سنتی می‌کند. تمام دوره‌های اقتصادی طی هشت سال گذشته تحت رهبری دمکرات‌ها در کاخ سفید امریکا همراه با رشد متوسط پنج درصد بوده است که از زمان فرانکلین روزولت بی‌سابقه می‌باشد به

گونه‌یی که تعداد فقرای امریکا به کمترین میزان خود در بیست سال گذشته و به کمتر از دوازده درصد کاهش یافت.<sup>(۲۰)</sup> طی این مدت تورم کمتر از دو درصد در کشور وجود داشته است که در واقع به مفهوم رشد اقتصادی بدون تورم می‌باشد که در سی سال گذشته کم سابقه بوده است. در این دوره، اقتصاد امریکا مطلقاً بیکاری را به عنوان یک متغیر اقتصادی تجربه نکرد به گونه‌یی که به جهت کمبود کارگر کنگره امریکا تحت فشار شدیدی از سوی صاحبان صنایع قرار گرفت که حضور کارگران خارجی بدون مجوز کار را قانونی اعلام کند که تا حدودی بتوان کمبود نیروی کار را جبران کرد. در طی این هشت سال کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی با ظرفیت بالای نود درصد عمل می‌کردند که خود مدت‌های طولانی در امریکا تجربه نشده بوده است. در کشوری که رشد متوسط اقتصادی در طی ۱۹۷۳ تا ۱۹۹۳ نزدیک به ۱/۸ درصد بوده است،<sup>(۲۱)</sup> شرایط اقتصادی در پایان قرن بیستم در بهینه‌ترین وضع قرار داشت. در صحنه‌ی سیاست خارجی امریکا مورد مواخذه قرار گرفت که چرا با شدت بیشتری و با نیروی فراوان‌تری در نقاط بحرانی دنیا دخالت نمی‌کند. این دعوت مستقیم از بزرگ‌ترین کشور سلطه‌گر دنیا خود نشان‌دهنده‌ی تغییر فضای امنیتی و سیاسی دنیا به دنبال اضمحلال کمونیسم می‌باشد. نزدیک به شصت روز بمباران مداوم یوگسلاوی برای به زانو درآوردن میلوشوویچ و تأیید جامعه‌ی جهانی نسبت به کشتار مردم بی‌دفاع یوگسلاوی به وسیله‌ی گلوله‌های حاوی اورانیوم ضعیف شده که بیماری‌های جانبی فراوانی را برای نسل‌های آینده به ارمغان گذاشته است خود به خوبی نشان‌دهنده‌ی قدرت برتر و پرستیژ جهانی امریکا می‌باشد. این چنین تصویری که در دو حیطه‌ی داخلی و خارجی بسیار مثبت نشان می‌دهد، این را طبیعی جلوه داد که ال گور به عنوان فردی که در طول این هشت سال به عنوان معاون رییس جمهور به این فرایند نظارت داشته است، نظر مثبت رأی‌دهندگان را به سوی خود جلب کند و با اکثریت قریب به اتفاق آرا به پیروزی برسد.

در واقع محبوبیت کلینتون که ناشی از توفیق بی‌نظیر او در سیاست خارجی و در زمینه‌ی بهبود وضع اقتصادی بود، می‌بایستی باتوجه به شواهد تاریخی به ال گور نیز سرایت کند و او با سوار شدن بر این موج بتواند به قدرت دست یابد. اما چنین اتفاقی به وقوع نپیوست. تیم انتخاباتی و مشاوران ال گور از همان ابتدا از طریق نظرسنجی‌های خود متوجه شدند که توفیق کلینتون در یک جامعه‌ی مرفه‌تر به خودی خود تبدیل به رأی برای ال گور نمی‌شود. برای آنان

پرواضح بود که باتوجه به روحیات حاکم در بین رای دهندگان، اعلام برنامه‌ها و طرح‌های دولتی با استفاده از اضافه بودجه‌ی پیش‌بینی شده که نزدیک به پنج تریلیون دلار برای ده سال آینده که همیشه علامت مشخصه‌ی نامزدهای لیبرال بوده است، نمی‌تواند مقبول بیفتد و این ال‌گور را از مهم‌ترین حربه‌ی انتخاباتی محروم کرد و او را مجبور ساخت که برخلاف تمایلات لیبرالی خود پیشنهاد دخالت دولت در امور را به شکلی وسیع‌تر ننماید. در واقع دو عامل همیشگی انتخاب شدن برای کاخ سفید یعنی وضع خوب اقتصادی و اوضاع مناسب جهانی در انتخابات سال ۲۰۰۰ اصولاً به عنوان موضوعات تعیین‌کننده نقشی قاطع بازی نکردند که این خود به مفهوم عدم پیروزی نهایی برای گور گردید.

جرج بوش به عنوان یک محافظه‌کار جمهوری‌خواه از جنوب امریکا در این انتخابات بافضای انتخاباتی کاملاً متفاوت نسبت به دوره‌های قبلی مواجه شد. باتوجه به این که بیش از چهارده میلیون شغل در هشت سال گذشته ایجاد شده بود و بیش از نیمی از خانواده‌های امریکایی در بازار سهام دارای سهام بودند، او آگاه بود که در زمینه‌ی اقتصادی چیزی برای گفتن ندارد. زمانی که کلیتون در سال ۱۹۹۲ انتخاب شد، بیکاری در امریکا ۷/۵ درصد بود. درحالی که درآمد متوسط در پنج سال گذشته تحت رهبری کلیتون مرتب افزایش یافته است و امروزه در بالاترین حد خود می‌باشد چرا که درآمد یک خانواده‌ی متوسط امریکایی نزدیک چهل و یک هزار دلار می‌باشد.<sup>(۲۲)</sup> نقش دولت محققاً در زمینه اقتصاد افزایش یافته است<sup>۲۳</sup> اما نه در جهت افزایش کنترل بلکه در جهت افزایش مخارج دولتی<sup>(۲۳)</sup> که روندی طبیعی و تاریخی می‌باشد. در صحنه‌ی سیاست خارجی هم با توجه به این که جرج بوش در طول عمر خود فقط سه بار به خارج مسافرت کرده است و اطلاعات اندکی در زمینه‌ی مسایل امنیت ملی دارد، این را کاملاً مسجل ساخت که در برابر ال‌گور که در مقام معاونت رییس‌جمهور در تمامی جلسات شورای امنیت ملی حضور داشته است و مسافرت‌های خارجی متعددی کرده، بسیار ضعیف می‌باشد. اما مشکل اصلی جرج بوش اقتصاد و سیاست خارجی نبود، بلکه عدم توانایی در بهره‌برداری از موضوعات استاندارد محافظه‌کارانه در حیطه‌ی مسائل اجتماعی بود. قانون و نظم، مجازات اعدام، مخالفت با سقط جنین، تجارت آزاد، اصلاح خدمات رفاهی و اهمیت مذهب در زندگی شخصی همیشه موضوعاتی بوده‌اند که جمهوری‌خواهان با تاکید بر آنها توانسته‌اند دمکرات‌ها را به عنوان

لیبرال‌های مخالف نظم، اعدام و طرفدار سقط جنین در انتخابات متعدد با شکست مواجه‌کنند. اما در انتخابات سال ۲۰۰۰ بوش قادر نبود که گور را با این موضوعات مورد حمله قرار دهد، همان‌گونه که گور قادر نبود؛ با اعلام برنامه‌ها و طرح‌های دولتی بر بستر وضع بی‌نظیر اقتصادی راه خود را هموار کند. انتخابات هزاره‌ی جدید سیاست‌ها و خط‌مشی‌های جدیدی را طلب کرد، چرا؟

### نقش کلیدی رونالد ریگان و بیل کلینتون در اولین انتخابات هزاره‌ی جدید

ال گور نتوانست از وضع خوب اقتصادی امریکا برای شکست جرج بوش بهره‌برداری کند و این را جرج بوش مدیون سیاست‌های رونالد ریگان می‌باشد. اقتصاد امریکا از زمان فرانکلین روزولت تحت تأثیر شدید نظرات اقتصاددان انگلیسی، کینز قرار داشته است که رشد اقتصادی رامبئی برافزایش هزینه‌های دولتی از طریق اجرای طرح‌های دولتی می‌دانست تا از این طریق نه تنها بتوان بیکاری را مهار کرد بلکه تعادل اقتصادی و اجتماعی را نیز بتوان ایجاد کرد. برنامه‌های "جامعه‌ی بزرگ" لیندون جانسون در اوائل دهه‌ی شصت و برنامه‌های موسوم به "معامله‌ی جدید" فرانکلین روزولت در اوائل دهه‌ی ۳۰ برای محو کساد و بیکاری از نمونه‌های بارز این طرز تفکر هستند که در بین دمکرات‌ها به آئین غیرقابل تعرضی تبدیل شده بود. ریگان این تفکر را مورد چالش قرار داد. او اعلام کرد که رشد کم اقتصاد امریکا در دهه‌ی هفتاد به جهت افزایش رشد در مخارج دولتی ایجاد گردیده است و این که نظریه‌های اقتصادی کینز دیگر نمی‌تواند جواب‌گوی نیازهای اقتصادی عصر جدید باشد و عامل اساسی سدکننده‌ی رشد اقتصادی می‌باشد. ریگان معتقد بود که رشد ممتد و مداوم اقتصادی تنها از طریق کاهش مالیات‌ها حاصل می‌شود چراکه این کارآفرینان یا ریسک‌کنندگان اقتصادی هستند که ایجادگر کار و اشتغال می‌باشند که این عمل خود به افزایش تولید و ایجاد اشتغال منجر می‌شود. پس برای این که اشتغال ایجاد شود و به تبع آن رشد اقتصادی به وجود آید باید ایجادکنندگان و کارآفرینان تشویق به سرمایه‌گذاری شوند و سرمایه‌ی خود را به خطر بیاندازند، ریسک‌کنند و بهترین راه تشویق انگیزه در کارآفرینان و سرمایه‌گذاران برای سرمایه‌گذاری کاهش مالیات‌ها می‌باشد. به این وسیله نه تنها از بیکاری جلوگیری می‌شود بلکه رشد اقتصادی هم به وجود می‌آید. (۲۴)

کارهای تئوریک این فلسفه‌ی اقتصادی که موسوم به "اقتصاد از دیدگاه عرضه" می‌باشد به وسیله‌ی اقتصاد دانانی مانند آرتور لافر، کرگ رابرتس، و نورمن نز انجام شد و آقای نورمن نز بعداً در دولت آقای ریگان معاون وزارت خزانه‌داری امریکا شد. این تئوری اقتصادی به گونه‌ی وسیع به وسیله‌ی جود واینسکی یکی از سردبیران روزنامه‌ی اقتصادی وال استریت ژورنال به طور وسیع در روزنامه تحلیل و دفاع شد. با توجه به این منطبق بود که دولت ریگان یکی از برنامه‌های اصلی خود را کاهش مالیات‌ها اعلام کرد و در اولین دوره‌ی ریاست خود او بزرگ‌ترین میزان کاهش مالیات‌ها در تاریخ امریکا را به تصویب رسانید. این نظریه به تدریج در محافل اقتصادی و حکومتی امریکا مشروعیت کافی به دست آورد تا جایگزین نظریه‌ی اقتصادی رشد مبتنی بر افزایش مخارج دولتی اقتصاد کینز گردد. این نظریه کاملاً مقبولیت یافت که این "مخارج هستند که باعث فشار بر تقاضا می‌شوند" (۲۵) و این خود در نهایت به تورم منجر می‌شود و رشد اقتصادی را در تنگنا قرار می‌دهد. ال گور به جهت این که نظرات ریگان در خصوص کاهش مالیات‌ها به عنوان اهرم ایجاد رشد اقتصادی به آئینی اقتصادی در امریکا تبدیل شده است، شرایط را مطلوب نیافت تا در زمان اضافه‌ی بودجه و شرایط خوب اقتصادی برای جلب نظر رأی دهندگان به برنامه‌های اقتصادی لیبرال‌ها یعنی افزایش هزینه‌های دولتی روی آورد. در نتیجه او برای جلب نظر رأی دهندگان سیاست محافظه کارانه‌ی مالی یعنی کاهش مالیات‌ها را توصیه کرد یعنی همان سیاستی هم که جرج بوش طرفدار آن بود. این تفاوت که جرج بوش قول کاهش نزدیک به ۱/۵ تریلیون دلار از مالیات‌ها را به مردم وعده داد در حالی که ال گور صحبت از بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار کرد. به این ترتیب وضع خوب اقتصادی که تحت حکومت کلینتون بدست آمده بود برای گور تبدیل به رای نشد، چرا که او مجبور شد برنامه‌هایی را در زمینه‌ی اقتصادی ارائه بدهد که هسته‌ی اصلی آنها براساس تفکر حاکم در حزب جمهوری خواه بود. سیاست‌های ریگان در دهه‌ی ۱۹۸۰ در واقع اقتصاد را به عنوان یک حربه‌ی برنده‌ی انتخاباتی از دست ال گور خارج کرد.

در شرایطی که گور قدرت مانور محدودی در حوزه‌ی اقتصادی داشت، جرج بوش هم در زمینه‌ی موضوعات اجتماعی که همیشه برای جمهوری خواهان رأی آور بوده است خود را کاملاً در بن بست یافت. در این مورد ال گور می‌بایستی مدیون بیل کلینتون باشد چرا که

سیاست‌های او طی بیست سال گذشته جرج بوش را محروم از بهره‌بری از موضوعات استاندارد جمهوری خواهانه نمود. در دهه‌ی ۱۹۸۰ در دورانی که ریگان و سیاست‌های او ایالت جنوبی را کاملاً در محدوده‌ی تسلط جمهوری خواهان در سطوح مختلف محلی و ایالتی قرار داده بود بیل کلیتون در ایالت آرکانزاس دریافت که به عنوان یک دمکرات اگر بخواهد آینده‌ی در سطح ایالتی و فدرال داشته باشد می‌بایستی خود را با واقعیات حاکم بر جنوب آمریکا وفق دهد. به همین جهت او در زمینه‌های اجتماعی به الگوبرداری از سیاست‌هایی پرداخت که برای جمهوری خواهان رأی آور بوده است. به همین جهت او در حیطه‌ی موضوعات اجتماعی، سیاستی عمل‌گرایانه را دنبال کرد و یک تلقی غیرایدئولوژیک در زمینه‌ی موضوعات اجتماعی در پیش گرفت و آنها را در قالب برنامه‌های حزب دمکرات ارائه داد. او اعلام کرد که موافق با مجازات اعدام می‌باشد، اعتقاد به این دارد که مذهب می‌بایستی نقش مهمی در زندگی مردم ایفا کند، سقط جنین در عین این که می‌بایستی قانونی باقی بماند می‌بایستی به عنوان آخرین راه حل مورد توجه قرار گیرد، اصلاحات در خدمات رفاهی برای جلوگیری از افزایش کودکان بی سرپرست می‌بایستی انجام بگیرد و در نهایت این که تجارت آزاد بین امریکا و همسایگانش اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

مرام‌نامه‌ی حزب جمهوری خواه از ۱۹۸۰ به بعد بر پایه‌ی این موضوعات بیان شده است. بیل کلیتون با اتخاذ سیاست محافظه کارانه در حیطه‌های اجتماعی نه تنها در آرکانزاس تمامی رقبای خود را برای مقام فرمانداری شکست داد، بلکه برای دو دوره‌ی پیاپی توانست حریفان جمهوری خواه خود را با الگوبرداری از سیاست‌های اجتماعی آنها شکست دهد و در کاخ سفید باقی بماند. دمکرات‌ها با توجه به پیروزی‌های کلیتون به عنوان یک استراتژی سیاسی راه او را ادامه دادند و سیاست لیبرال - اجتماعی خود را به دور انداختند و یا حداقل این که آنها را خیلی عیان بیان نکردند. ال گور هم در این راستا در مبارزات انتخاباتی، سیاست‌های اجتماعی جمهوری خواهان را کاملاً الگوبرداری کرد و این باعث گشت که جرج بوش هیچ امکانی برای کوبیدن ال گور به عنوان یک دمکرات لیبرال نداشته باشد.

حال در انتخابات سال ۲۰۰۰ مواجه با دو نامزد هستیم که نمی‌توانند از موضوعات متناسب به احزاب خود استفاده کنند و ال گور نمی‌تواند از وضع خوب اقتصادی به نفع خود بهره

برد و جرج بوش هم نمی‌تواند از موضوعات استاندارد جمهوری خواهان در زمینه‌های اجتماعی برای شکست حریف بهره‌گیرد. به این ترتیب هر دو نامزد از بهره‌برداری قاطع و اعلام برنامه براساس نقاط قدرت حزب خود محروم گشتند و به این گونه است که اولین انتخابات ریاست جمهوری در هزاره‌ی جدید برخلاف همیشه فارغ از برنامه‌های اعلام شده به وسیله‌ی دمکرات‌ها در زمینه‌ی افزایش مخارج و هزینه‌های دولتی از طریق طرح‌های دولتی بود و شاهد عدم بهره‌برداری جمهوری خواهان از موضوعات اجتماعی برای متهم ساختن نامزد حزب رقیب به لیبرال بودن گردیدیم. در زمینه‌ی سیاست خارجی هم هر دو طرف با توجه به شرایط حاکم جهانی کاملاً هم عقیده درخصوص حضور گسترده‌تر امریکا برای اشاعه‌ی ارزش‌های غربی بودند. با توجه به این واقعیات می‌بایستی استراتژی جدیدی برای مبارزه‌ی انتخاباتی طراحی گردد.

### الگوبرداری از موضوعات سنتی حزب رقیب و پایه‌گذاری انتخابات شخصیت محور

باتوجه به شکست ال گور در مبارزات انتخاباتی از توجه به استراتژی انتخاباتی او خودداری می‌کنیم چراکه در نهایت موفق‌آمیز نبود و در این بخش به استراتژی جدید حزب جمهوری خواه می‌پردازیم که در نهایت جرج بوش را به کاخ سفید روانه کرد. می‌خواهیم بدانیم که جرج بوش چگونه توانست ناتوانی در استفاده از موضوعات اجتماعی حزب خود را جبران کند و استراتژی که او را در نهایت به پیروزی رساند بز چه پایه‌ی شکل گرفت.

از ویژگی‌های جرج بوش که در زمان فرمانداری او در تگزاس که به خوبی بر رقیبان سیاسی و هم‌زمان حزبی او بارز بود این حقیقت بود که بوش کاملاً از ضعف‌های خود آگاهی داشت و این مسأله باعث شد که در میان ناباوری همگان در سال ۱۹۹۴ در تلاش برای کسب مقام فرمانداری تگزاس خانم آن ریچارد یکی از تواناترین و موفق‌ترین سیاستمداران دمکرات تگزاس را شکست دهد، با متقاعد ساختن رأی دهندگان به این که هرچند او فاقد تجربه‌ی سیاسی می‌باشد اما این قول را می‌دهد که از بهترین مغزها و استعدادها بدون توجه به وابستگی حزبی آنها استفاده کند، تا در کار خود موفق شود. با توجه به این که او از نظر تجربه توانایی مقابله با ال گور را که از سال ۱۹۷۶ به مدت هشت سال در مجلس نمایندگان آمریکا، مدت هشت سال در مجلس



سنای امریکا و مدت هشت سال به عنوان معاون رییس جمهوری انجام وظیفه کرده است، را ندارد. چرا که تجربه سیاسی او شش سال می باشد که به عنوان فرماندار تگزاس انجام وظیفه نموده است و این که از نظر تسلط بر جزئیات سیاست و موضوعات روز فاقد استعداد و توانایی گور است در نتیجه سیاستی کاملاً عمل گرا و غیرایدئولوژیک را در پیش گرفت و در طلب پیروزی به مانند تمامی سیاستمداران واقع گرا خود را "فرا تر از اصول قرار داد." (۲۶) در جهان سیاست به مانند هر پیشه‌ی دیگری "این غیر قابل بحث است که فعالیت‌های افراد در راستای اراده‌ی آنها می باشد و اراده‌ی آنان نیز به تبع خواست‌های آنها می باشد و این خواست‌ها نیز بازتاب منافع آنان است." (۲۷) با توجه به واقعات حاکم او به الگوبرداری از موضوعاتی پرداخت که نقاط قدرت دمکرات‌ها و عامل پیروزی‌های آنان در طی هشت سال گذشته شده بود. آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، بیمه‌ی اجتماعی و توجه به محیط زیست موضوعات سنتی و رأی آور دمکرات‌ها در انتخابات گذشته بوده‌اند. پس او این موضوعات را در قالب یک استدلال محافظه کارانه الگوبرداری کرد و آنها را در کنار موضوعات سنتی جمهوری خواهان اساس برنامه انتخاباتی خود قرار داد. این در واقع همان کاری بود که بیل کلینتون با موضوعات رأی آور حزب جمهوری خواه انجام داده بود، با این تفاوت که این بار جریان برعکس شده بود. با الگوبرداری از موضوعات موفق دمکرات‌ها و در کنار قراردادن آنها با موضوعات موفق جمهوری خواهان از قبیل مجازات اعدام، اصلاح خدمات اجتماعی و تجارت آزاد او توانست مرکز طیف سیاسی را تحت کنترل خود قرار دهد و این در تحلیل نهایی علت اصلی و پیروزی انتخاباتی او و شکست ال گور گردید.

جرج بوش از همان ابتدای مبارزه متوجه گردید که برای پیروزی می بایستی طنین سیاست‌های خود را غیر ایدئولوژیکی کند و در این راستا می بایستی به میانه‌ی طیف سیاسی متمایل شود و با قرار گرفتن در مرکز طیف سیاسی توازنی بین منافع گروه‌های مختلف به وجود آورد تا بتواند رأی آنها را به خود اختصاص دهد. "وظیفه‌ی یک سیاستمدار در دمکراسی ایجاد یک توازن کاری بین تقاضای منافع و ارزش‌های رقیب می باشد." (۲۸) بوش برای این که بتواند برنامه‌ی تلفیقی خود را به رأی دهندگان بفروشد می بایستی شخصیتی قابل قبول به رأی دهندگان ارائه نماید تا برنامه‌های او طبیعی جلوه کند. در این جهت او اعلام کرد که او محافظه کاری

متفاوت است و اعتقاد به "محافظه‌گرایی دل‌رحم" دارد و می‌خواهد یک متحد کننده باشد و نه یک رهبر تفرقه‌انداز. در واقع او سیاستی را ارائه داد که مبنایش این بود که "تلاش کند تا تمامی طبقات و سلاطین را با هم آشتی دهد." (۲۹) در جهت اختراع دوباره‌ی حزب جمهوری خواه او دستور داد که اساسنامه‌ی حزب جمهوری خواه برای ارائه در کنوانسیون حزب در اواخر تابستان در فیلادلفیا در قسمت‌هایی که راجع به برقراری لوایح سخت‌گیرانه راجع به مهاجران می‌باشد پاک گردد و بندهای راجع به این قانون که انگلیسی به عنوان تنها زبان کشور اعلام گردد به دور انداخته شوند. با توجه به این که بخش وسیعی از جمعیت در چهار ایالت پرجمعیت امریکایی کالیفرنیا، نیویورک، تگزاس و فلوریدا از مهاجران مخصوصاً مهاجران اسپانیایی زبان می‌باشند و رأی این ایالات مخصوصاً تگزاس و فلوریدا برای تصاحب کاخ سفید یک الزام می‌باشد، پر واضح بود که جرج بوش به واقعیات جمعیتی توجه کند و مرامنامه‌ی حزب را به گونه‌ی تدوین کند که گروه‌های جدید را به حزب وارد کند و با این که حداقل از تحریک آنها و سوق دادن آنها به سوی رأی دادن برای ال‌گور خودداری کند. او توانست دوبار پیایی به فرمانداری تگزاس انتخاب شود تنها به این دلیل که به نیازهای گروه‌های اقلیت اسپانیایی زبان توجه کرد و آنها را در قدرت سهیم ساخت.

در طول انتخابات ریاست جمهوری بوش نه تنها موضوعات کلیدی دمکرات‌ها را به مانند آموزش و پرورش و بیمه‌ی اجتماعی را در کنار موضوعات سنتی جمهوری خواهان مورد توجه قرار داد، بلکه سعی کرد تا گروه‌هایی که به طور سنتی به دمکرات‌ها رای می‌دادند را به سوی خود جلب کند. به همین جهت در شب اول کنوانسیون حزب در فیلادلفیا از هیجده نفری که به ترتیب در روی صحنه به سخنرانی پرداختند تنها دو نفر سفیدپوست بودند و بقیه تماماً از میان اقلیت‌های جامعه برگزیده شده بودند. بوش سعی کرد با این ترفند تسلط دمکرات‌ها را بر رأی اقلیت‌ها کاهش دهد.

سعی جرج بوش این بود که از خودش و حزب جمهوری خواه تصویری کاملاً متفاوت با آنچه در ذهن رأی دهندگان امریکایی وجود داشت، ارائه دهد. بنابراین خود را به عنوان یک "محافظه‌کار دل‌رحم" معرفی کرد و موضوعات اصلی دمکرات‌ها را از آن خود کرد. در واقع او

موضوعاتی را به خود اختصاص داد که بیشترین تعداد را راضی کند، بدون این که باعث جبهه‌بندی شدید بر علیه او شود. زیرا او به خوبی آگاه بود که رأی دهندگان آمریکایی به مانند بسیاری از رأی دهندگان دیگر دمکراسی‌ها زمان زیادی را صرف بررسی موضوعات انتخاباتی نمی‌کنند. "برای توده‌های مردم در همه جا سؤالات مربوط به زندگی اجتماعی کمتر از یک سوم یا یک چهارم وقت فراغت آنها را برای فکر کردن به خود اختصاص می‌دهد" (۳۰) مخصوصاً زمانی که وضعیت خوب اقتصادی هرگونه محرکی را برای فعالیت سیاسی از بین می‌برد به شرط این که مسائل و موضوعات تفرقه‌انگیز در انتخابات مطرح نگردد، بوش کاملاً این واقعیات را مورد توجه قرار داد و برنامه‌های خود را با توجه به آنها طراحی کرد.

جرج بوش در بازسازی حزب جمهوری خواه در لوای شخصیت خود با توجه به جنبه‌های مثبت جامعه‌ی آمریکایی و به عنوان کسی که می‌خواهد رییس جمهور شود سعی کرد تا "نگرشی وسیع‌تر" (۳۱) از نمایندگان کنگره که در تلاش برای دست‌آوردهای ثانویه هستند به رأی دهندگان ارائه دهد چرا که "آن قدر قدرت به رییس جمهور داده شده است که بتواند قدرت کنگره را متوازن کند." (۳۲) او آگاه بود که حیطه‌های اقتصادی و سیاست خارجی محورهای قدرت ال‌گور می‌باشند و او می‌بایستی بدون ورود به جزئیات با ترسیم یک تصویر بزرگ و مطلوب از جامعه‌ی آمریکایی رأی دهندگان را از توجه به زیر و بم برنامه‌های خود به دور دارد و آنها را جذب شخصیت خود کند. او تأکید را بر این گذاشت که "امریکا امروزه، عملاً مرکز و محرک بزرگترین انقلاب فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌باشد." (۳۳) و این واقعیت که "تجربه‌ی آمریکایی به تنهایی از مضمون‌های شکست و تحقیر و مصیبت دور بوده است" (۳۴) او این آگاهی را دارد که "رأی دهندگان بیشتر عقاید غیر معقول را رد می‌کنند." (۳۵) پس او در طول مبارزات قول داد که در صورت راه یابی به کاخ سفید از الگوی جان کندی دنباله روی خواهد کرد و با توجه به عدم آگاهی وسیع از تمامی امور یک "وزارت از استعداد" (۳۶) را به عنوان اعضای کابینه‌ی خود معرفی خواهد کرد تا او را در امر اداره‌ی کشور کمک کنند و به مانند فرمانداری در تگزاس در واشنگتن هم الگوی "دمکراسی جفرسونی" (۳۷) را که مبتنی بر مرکزیت رهبری و در قالب همکاری نزدیک بین اعضای گروه می‌باشد را پیاده خواهد کرد، چرا که این الگو از رهبری، نزدیک‌تر به "تصور مردم امریکا به عنوان افراد مستقل هم در زمینه‌ی ارزش‌ها و هم در زمینه‌ی

نحوه‌ی زندگی می‌باشد.<sup>(۳۸)</sup>

جرج بوش هم به مانند بیل کلینتون تحولات گسترده‌ای که باعث به هم خوردن ترکیب چهره‌ی سیاسی امریکا در سال ۱۹۹۴ شده بود را کاملاً احساس کرده بود و مانند او حزب خود را با استفاده از قدرت شخصیت خود به سوی مرکز طیف سیاسی حرکت داد. در همین راستا اعلام کرد که در صورت انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری او به اقلیت‌ها در کابینه‌ی خود مقامات مهمی واگذار خواهد نمود و اذعان کرد که حزب جمهوری خواه که پرورده دست ابراهام لینکن می‌باشد نتوانسته است. خواست‌های مساوات طلبانه‌ی او را که به خاطر آن جنگ‌های داخلی را برپاداشت اجابت نماید. موضع‌گیری‌های انتخاباتی جرج بوش برای مردم امریکا و مخصوصاً جمهوری خواهان از تازگی خاصی برخوردار بود. این محققاً به این مفهوم نیست که او موفق شد که ائتلاف‌های سنتی و متعارف را از هم فرو بپاشد بلکه به این مفهوم است که او توانست از این طریق از تحریک آنان و حضور گسترده‌ی آنان در پای صندوق‌های رأی جلوگیری کند که این خود نقشی موثر در شکست ال گور بازی کرد. جرج بوش با آگاهی بر این که او نمی‌تواند تنها با اتکا به موضوعات انتخاباتی به پیروزی دست یابد با طرح یک "استراتژی نامزد محور"<sup>(۳۹)</sup> (موضوعات تحت‌الشعاع شخصیت رهبر قرار می‌گیرند) برنامه‌های خود را در معرض قضاوت رأی دهندگان قرار داد. سیاست‌های او به نحوی طراحی شده بودند که رأی دهندگان ساکن حومه‌های شهرها و رأی دهندگان مونث را که در دو انتخابات گذشته از رای دادن به حزب جمهوری خواه امتناع کرده بودند را به سوی خود جلب کند تا از این طریق بتواند توازنی در برابر رای سیاهان و اعضای اتحادیه‌های کارگری و اهالی شهرهای شمالی و شهرهای شمال شرقی که به طور وسیعی سنتاً به دمکرات‌ها رأی می‌دهند به وجود آورد. او با طرز رفتار بسیار مصالحه‌آمیز و نطق‌های غیرایدئولوژیک و عمل‌گرایانه در طول مبارزات سعی کرد مؤلفه‌های برنامه‌ی خود را "رشد همراه با برابری، تمرکز بر راه حل‌های بازاری، جستجو برای روش‌های غیر بوروکراتیک، میانه‌روی مالی، سرمایه‌گذاری به جای هزینه کردن و توزیع فرصت به جای توزیع نتایج"<sup>(۴۰)</sup> به رأی دهندگان بفروشد. در این چارچوب او با توجه به فضای سیاسی حاکم غالب رأی دهندگان را به این باور سوق داد که دولت فدرال در صورت به قدرت رسیدن او سیاست‌های دهه‌ی هشتاد که "به جای گفت و شنود سیاسی مبتنی بر اقدامات یک جانبه بود"<sup>(۴۱)</sup> را دنبال نخواهد کرد بلکه با

توجه به "ظرفیت‌های فرهنگی"<sup>(۴۲)</sup> ملت که همانا تاکید بر "قدرت اصل داوطلبانه بودن"<sup>(۴۳)</sup> در امور می‌باشد به رتق و فتق معضلات و مشکلات کشور خواهد پرداخت. در طول انتخابات او بسیار راجع به پدر بزرگ خود که سناتور ایالت کنتیکت در اوایل دهه‌ی پنجاه بود صحبت کرد و از درس‌های او در خصوص تعهد و وظیفه‌ی سیاستمداران سخن گفت و این که اگر "شما دارای ثروت هستید همراه با آن وظیفه‌ی خدمت کردن به وجود می‌آید."<sup>(۴۴)</sup> جرج بوش توفیق حاصل کرد با اتکا به شخصیت ذاتی و تاکید بر جنبه‌های مثبت زندگی مردم امریکا به مانند رونالد ریگان رای دهندگان را به این باور سوق دهد که او یکی از آنها می‌باشد و توانایی او در ایجاد ارتباط با مردم عادی، در عین عدم تسلط کافی بر جزئیات مسایل و موضوعات روزمره‌ی حکومتی او را به جایی رساند که کمتر کسی فکر آن را در دو سال پیش می‌توانست بکند و محققاً عدم توانایی ال گور در رسیدن به کاخ سفید بیش از آن که ناشی از ضعف‌های برنامه‌ریزی و استراتژی انتخاباتی او باشد، ناشی از درایت جرج بوش در پذیرش نقاط ضعف خود و تلاش در تصحیح این نقاط ضعف با احاطه‌ی خود با افراد آگاه و مسلط بر جزئیات امور حکومتی می‌باشد.

### کلام پایانی

راهبرد گریز به مرکز که جرج بوش محور مبارزه‌ی انتخاباتی خود قرار داد، انتخابات سال ۲۰۰۰ را به نزدیک‌ترین رقابت دو نامزد حزبی در یک صد و پنجاه سال گذشته تبدیل کرد. شکست ال گور تنها از این جهت امکان‌پذیر گشت که جرج بوش بامهارت فراوان با تکیه بر ویژگی‌های شخصیتی، طرز سلوک و رفتار مصالحه‌آمیز خود، در انتخاباتی که هیچ‌گونه تفاوت ماهوی بین برنامه‌های او و رقیب دمکراتش وجود نداشت، و در شرایطی که تمام شاخص‌های اقتصادی و امنیتی نشان دهنده‌ی هشت سال حکومت پرتنرم دمکرات‌ها در کاخ سفید بودند، توانست به توفیقی دست یابد، که براساس معیارهای حاکم در پنجاه سال گذشته نمی‌بایستی اتفاق بیفتد. او با یک رأی بیشتر از حد نصاب ضروری یعنی با ۲۷۱ رأی اکثرال به کاخ سفید دست یافت و این را نه به جهت مزیت برنامه‌های پیشنهادی خود بلکه بیشتر به جهت شخصیت غیرمتعارف خود که در قالب شعار "محافظه‌گرایی دل‌رحم" بسته‌بندی شده بود به دست آورد.

یادداشت‌ها

1. Roger B., Porter, "Economic Advice to the President: From Eisenhower to Reagan," *Political Science Quarterly*, Vol. 98, 1983, p. 405.
2. Harlan., Cleveland, "Coherence and Consultation: The President as Manager of American Foreign Policy," *Public Administration Review*, Vol. 46, 1986, p. 97.
۳. برای بررسی عمیق رابطه گروه‌های متفاوت با احزاب بنگرید به:  
Jeffrey M., Berry, *The Interest Group Society*. (New York: Longman, 1996).
4. John p. Heinz, et al, *The Hollow Core: Private Interests in National Policy Making*, (Cambridge: Harvard University Press, 1993), p. 380.
5. *Newsweek*, September 4, 2000, p. 4.
6. *The Economist*, September 2nd, 2000, p. 45.
7. Alfred G., Meyer, *Communism* (New York: Random House, 1967), p. 12.
8. Foster R., Dulles, *America's Rise to World Power: 1898-1945*. (New York: Harper and Brotfers, 1955), p. 228.
۹. جان کنت، گالبریت، سرمایه‌داری آمریکا: نظریه قدرت همسنگ، ترجمه آرسن نظریان، (تهران، انتشارات کتاب جیبی، ۱۳۵۳)، صفحه ۶.
10. Wesley M., Bagby, *America's International Relations Since World War I*. (New York: Oxford University Press, 1999), p. 155.
11. Campbell A. et al, *The Voter Decides*. (Evanston: Row, Peterson. 1954), PP. 58-67.
12. Schlesinger, Arthur M., *A Thousand Days*, (Boston: Houghton Mifflin. 1965), P. 68.
13. C. Vann, Woodward, ed., *The Comparative Approach to American History*. New York: Oxford University Press, (1997), p. 329.
14. Galbraith, John K., *The Affluent Society*, (Boston: Houghton Mifflin Company, 1958).

15. William, Miller, *A New History of the United States*. (New York: Dell Publishing Co., 1969), p. 476.
۱۶. هرینگتن، مایکل، امریکای دیگر: نقر در ایالات متحده امریکا، ترجمه ابراهیم یونسی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶، صفحه ۱۸.
17. Hammond, Paul Y., *The Cold War Years: American Foreign Policy Since 1945*, New York: Harcourt, Braa, (1969), p. 239.
۱۸. بنگرید به:
- Kaufman, Burton I., *The Presidency of James Earl Carter*, (New York: Basic Books, 1995).
19. Harry M. Bailey, and Jay M. Shafritz., *The American Presidency*. Pacific Drove, CA.: Dorsey Press, (1988), p. 445.
20. *Tehran Times*, September 28, 2000, p. 9.
۲۱. ماهنامه فرهنگ توسعه، شماره ۴۲ و ۴۳ اسفند ۱۳۷۸، صفحه ۵۲.
22. *Economist*, September 30th 2000, p. 67.
23. Morice, Dobb, *Studies in the Development of Capitalism*. (London: Routledge and Kegan Paul, 1972), p. 387.
۲۴. برای یک بررسی همه جانبه در خصوص اقتصاد از دیدگاه عرضه بنگرید به:
- Greenstein, Fred I. ed., *The Reagan Presidency: An Early Assessment*. (New York: John Hopkins Univeristy Press, 1983).
25. Galbraith, John K, *American Capitalism: The Concept of Contervailing Power*, (London: Hamish Hamilton, 1961) p. 195.
26. Fred I., Greenstein, *The American Party System and the American People*. (Englewood Cliffs, New Jersey: Prentice Hall, 1963), p. 74.
27. James, Mill, *Essay on Government*. (New York: Bobbs Merrill, 1955), p. 67.
28. Key, V.O. *Politics, Parties and Pressure Groups*, 4th ed. New york: Crowell, (1958), p. 10.
29. Lowell, A. Lawrene. *Essays on Government*. Boston: Houghton Mifflin, (1897), p. 107.
30. Bryce, James, *The American Commonwealth*, 3rd ed. London: Macmillan, (1904), Voll II,

- pp. 250-251.
31. Lane, Robert E. *Political Ideology*, (New York: Free Press, 1962), p. 149.
  32. Mc Donald, Forrest, *The American Presidency: Intellectual History*. Lawrence, Kans: University Press of Kansas,(1994), p. 179.
  33. Vallada, A.G.A. *The Twenty- First Century Will Be American*. (London: Verso, 1998), P. XV.
  34. Woodwar, Vann C. ed., *The Comparative Approach to American History*, (New York: Oxford University Press, 1997), p. 357.
  35. Cronin, Thomes E. *Direct Democracy*. (Cambridge: Harvard University Press, 1989), p. 229.
  36. John A. Krout, *United States Since 1865*. (New York: Barnes and Noble, 1966), p. 242.
  37. Burns, James M. *Presidential Government: The Crucible of Leadership*. (New York: Avon Library Book, 1967), P. IX.
  38. Levine, Lawrence W. and Robert Middle Kauff. *The National Temper: Readings in American Culture and Society*, (New York: Harcour Brace Jovanovich, 1972), p. 6.
۳۹. برای یک بررسی جامع از چگونگی، علل ظهور رقابت‌های انتخاباتی نامزد-محور بنگرید به:
- Maisel, L. S., ed., *The Parties Respond: Changes in American Parties and Campaigns*, (Boulder: Westview Press, 1994).
  40. Osborne, David, *Laboratories of Democracy: A New Breed of Governor Creates Models for National Growth*. (Cambridge: Harvard Business School Press, 1988), P. 330.
  41. Raimondo, Henry, "State Budgeting: Problems, Choices and Money", in Carl E. Van Horn, (Ed.), *The State of the States*, 3rd ed. (Washington D.C.: *Congressional Quarterly Press*, 1996), P. 49.
  42. Slater, David and Peter J. Taylor, (Eds.), *The American Century: Consensus and Coercion in the Projection of American Power*. (Malden, Mass.: Blackwell Publishers, 1999), p. XIII.
  43. Goodman, Paul, and Frank otto Gatell, *The American Colonial Experience: An Essay in National Origins*, (New York: Holt, Rinehart and Winston, 1970), P. 150.
  44. *Time*, August 7, 2000, p. 46.